

Narrative and Social Imagination in the Historiography of the Qajar Era

Seyed Reza Hosseini¹, Mansour MirAhmadi²

¹ PhD., Department of Political Science, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran (Corresponding author).
r_hosseini@sbu.ac.ir

² Professor, Department of Political Science, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran. m_mirahmadi@sbu.ac.ir

Abstract

The present study examines narrative and social imagination in the historiography of the Qajar era. The fundamental question of this research is: what factor leads to different and sometimes contradictory understandings of historical events? It appears that addressing this question is feasible by focusing on the concept/theory of "narrative" in the thoughts of Hayden White and Paul Ricoeur. According to this theory, history is considered a refined memory in favor of constructing a collective past based on collective identity. Thus, memory is more related to the collective perception of historical events than to reality itself. Narrative, through the dual functions of "highlighting" certain events and "downplaying" or even omitting others, establishes a causal relationship among these events. Accordingly, it can be argued that narrative is the mechanism that determines the genre of history, whether tragic, victorious, epic, or satirical. This issue differentiates historiography from chronicles, which serve as mere records of events in historical calendars. Based on this theoretical framework, two narratives of modern Iranian history can be traced: one is the narrative of Iran's historical decline in the social imagination of Iranians during the Qajar period, and the other is the narrative of stability and the formation of a modern state during the same historical period. Each of these narratives establishes different causal relationships among events in this timeframe, ultimately constructing different genres of decline and stability. A prime example of the first narrative can be found in the thoughts of Mirza Na'ini and his description of his historical context. The second narrative, which has been constructed in recent years, can be observed in the works of researchers such as Abbas Amanat and Naghmeh Sohrabi. This research is based on the premise that these two narratives are constructed and distinguished from each other through the primary mechanism of narrative, which involves both highlighting and overlooking specific historical events.

Keywords: Narrative, Social Imagination, Collective Memory, Mirza Na'ini, Constitutional Revolution.

Received: 2024-03-05 ; Received in revised form: 2024-04-19 ; Accepted: 2024-05-25 ; Published online: 2024-06-22
<https://doi.org/10.22034/sm.2025.560349.1925>

© the authors

<http://sm.psas.ir>

Article type: Research Article

Publisher: Political Studies Association of the Seminary



روایت و تخیل اجتماعی در تاریخ‌نگاری عصر قاجار

سید رضا حسینی^۱، منصور میراحمدی^۲ 

^۱ دکتری، گروه علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران (نویسنده مسئول). r_hosseini@sbu.ac.ir

^۲ استاد، گروه علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، و عضو انجمن مطالعات سیاسی حوزه، قم، ایران.

m_mirahmadi@sbu.ac.ir

چکیده

هدف پژوهش حاضر بررسی روایت و تخیل اجتماعی در تاریخ‌نگاری عصر قاجار است. مسأله بنیادین پژوهش حاضر آن است که چه عاملی سبب فهم‌های متفاوت و گاه متضاد از رویدادهای تاریخی می‌شود؟ به نظر می‌رسد پاسخ به این پرسش با تمرکز بر مفهوم/نظریه «روایت» در اندیشه‌های هایدن وایت و پل ریکور قابل دسترس است. در این نظریه، تاریخ به‌منزله یک خاطره پالایش‌شده به نفع تولید یک گذشته جمعی بر پایه هویت جمعی در نظر گرفته می‌شود. لذا، خاطره، بیشتر به احساس جمعی از رویدادهای تاریخی مربوط است، تا واقعیت. روایت با دو کارکرد «برجسته‌سازی» برخی از رویدادها و «کم‌اهمیت شمردن» یا حتی حذف برخی دیگر، رابطه علی میان این رویدادها می‌سازد. بر این اساس می‌توان گفت که روایت مکانیسم تعیین ژانر اعم از تراژدی، پیروزی، حماسی و طنز برای تاریخ است. این موضوع وجه تسمیه تاریخ‌نگاری با وقایع‌نگاری به‌منزله ثبت رویدادها در تقویم تاریخ است. با عنایت به این چارچوب نظری دو روایت از تاریخ مدرن ایران قابل رهگیری است که یکی روایت انحطاط تاریخی ایران در تصور اجتماعی ایرانیان از دوره قاجار و دیگری روایت ثبات و شکل‌گیری دولت مدرن در همین دوره تاریخی است. هر یک از این روایت‌ها ارتباط علی متفاوتی میان رویدادها در این بازه زمانی برقرار می‌کنند که در نتیجه آن ژانر مختلفی از انحطاط و ثبات را برمی‌سازند. مثال بارز روایت نخست را می‌توان در اندیشه میرزای نائینی و شرح او از وضعیت تاریخی خویش دریافت. همچنین روایت دوم که در سال‌های اخیر بر ساخته شده را می‌توان در روایت‌های پژوهشگرانی چون عباس امانت و نغمه سهرابی جستجو کرد. پژوهش حاضر بر این فرض استوار است که این دو روایت با وساطت مکانیسم اصلی روایت که برجسته‌سازی و نادیده‌انگاری برخی از رویدادهای تاریخی -توأمان با یکدیگر- است، بر ساخته شده و از یکدیگر متمایز می‌شوند.

واژه‌های کلیدی: روایت، تخیل اجتماعی، خاطره جمعی، میرزای نائینی، انقلاب مشروطه.

استاد به این مقاله: رفیعی، حسینی، سید رضا؛ میراحمدی، منصور (۱۴۰۳). روایت و تخیل اجتماعی در تاریخ‌نگاری عصر قاجار. *سیاست متعالیه*.

ص ۹۱-۱۱۰. <https://doi.org/10.22034/sm.2025.560349.1925>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۱۵؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۳/۰۱/۳۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۳/۰۵؛ تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۰۴/۰۲

© the authors

<http://sm.psas.ir>

نوع مقاله: پژوهشی

ناشر: انجمن مطالعات سیاسی حوزه



۱. مقدمه

هایدن وایت^۱ (۱۹۲۸-۲۰۱۸)، فیلسوف تاریخ آمریکایی، از جمله پژوهشگران مشهوری است که در دهه‌های اخیر تأثیر شگرفی بر تاریخ‌نگاری و پیوند تاریخ، نقد ادبی و اندیشه سیاسی در اروپا و آمریکا گذاشته است. مشهورترین اثر او «فراتاریخ؛ تخیل تاریخی در اروپای قرن نوزدهم»^۲ است که در سال ۱۹۷۳ منتشر شد. او در این کتاب با یک اثر تاریخی به مثابه یک ساختار زبانی در قالب گفتمان روایی مواجه شده است. به نظر وی در همه شیوه‌ها و سبک‌های تاریخ‌نگاری، متفکر تاریخی، راهبردهای مفهومی خاصی را برای توضیح داده‌ها و فکت‌های تاریخی برمی‌گزیند؛ این مسأله میان همه آن‌ها مشترک است. بنابراین، همه شیوه‌ها و سبک‌های تاریخ‌نویسی ذیل یک سنت تفکر تاریخی جمع می‌شوند. این سنت در حقیقت عمل بوطیقای یا روایی است. به عبارت دیگر، تاریخ‌نگار ذاتاً یک کنش روایی انجام می‌دهد؛ طی این کنش وی یک عرصه‌ی تاریخی را در ذهن خود از قبل ترسیم می‌کند تا نظریه‌های خاصی که می‌خواهد برای توضیح آنچه واقعاً اتفاق افتاده مورد استفاده قرار دهد را در دل آن بگنجانند (White, 1975: p. x). بر این اساس، مسأله اصلی پژوهش پیش‌رو این است که اولاً، با چگونگی ساخت یک فراروایت از رویدادهای تاریخی در تصور اجتماعی یک ملت آشنا شویم؛ ثانیاً، امکان بازخوانی روایی- انتقادی این فراروایت را بسنجیم. به عبارت دیگر، پژوهش حاضر درصدد است تا به واکاوی این مهم بپردازد که چگونه برخی از ایده‌ها به تدریج به مثابه یک فراروایت^۳ تاریخی وارد خاطره‌ی جمعی ایرانیان شده و به مثابه بدیهیات تاریخی درآمده‌اند.

۲. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های بسیاری در مورد تاریخ سیاسی- اجتماعی ایران در دوره‌ی قاجار انجام شده است. واضح است که پژوهش حاضر مجال پرداختن به پژوهش‌های پرشمار را نداشته و ناگزیر است با تعیین محدوده‌ی خاصی به پژوهش‌هایی که به موضوع پژوهش حاضر نزدیک هستند، بپردازد. از این‌رو در این بخش به دو نوع پژوهش اشاره می‌شود: الف) پژوهش‌هایی که از نظر چارچوب نظری و محتوای مطالعه موردی (عصر قاجار) با این پژوهش مرتبط می‌باشند. ب) پژوهش‌هایی که فقط از نظر چارچوب نظری با این پژوهش قرابت دارند.

1. Hayden White

2. Metahistory; The Historical Imagination in Nineteenth-Century Europe

3. Meta-narrative

۲-۱. پژوهش‌های مرتبط از نظر چارچوب نظری و محتوای مطالعه موردی

سهرابی (۱۴۰۰)، معتقد است که تاریخ‌نگاری عصر قاجار، رویدادها و شخصیت‌ها را در پرتو اجتناب‌ناپذیری مفروض انقلاب مشروطه واری می‌کند و متن‌ها را نه لزوماً در پیوند با تولیدات فرهنگی دوره زمانی خودشان، بلکه در جستجوی نشانه‌هایی بررسی می‌کند از آنچه قرار بود در سال ۱۲۸۵ شمسی و پس از آن رخ دهد؛ یعنی مشروطیت. وی می‌نویسد: «تأثیرات این رویکرد در تاریخ‌نگاری به تعریف ما از متن‌های آن دوران و همچنین معانی که به این متن‌ها نسبت می‌دهیم، تسری یافته است. نفس عمل، کشف متون در آرشیوها، تصحیح متن‌های تاریخی - که خود مسائل مربوط به حاشیه‌نویسی و انتخاب عنوان برای متن‌های اغلب بی‌نام را دربردارد -، به همراه دادن شأن مرجعیت به برخی از متن‌ها و چشم‌پوشی از برخی دیگر به منزله‌ی متن‌هایی فاقد ارزش تاریخی، همه‌وهمه به تلاش مورخان برای یافتن مبشران ارزش‌های عصر مشروطه در قرن نوزدهم پیوند خورده است. در رابطه با مطالعه‌ی سفرنامه‌های عصر قاجار، تأثیر کلی این نوع تاریخ‌نگاری - که در آن اجتناب‌ناپذیری رخدادهای بعدی به دغدغه‌های پژوهشگران شکل داده است - خلق سفرنامه‌های مرجعی بوده که در آن‌ها دغدغه‌های دوره‌ی مشروطه - مانند اصلاح نهادهای سیاسی - ارجحیت داشته و این آثار بر آثاری مقدم دانسته شده‌اند که دغدغه‌های روزگار خود را منعکس کرده‌اند (سهرابی، ۱۴۰۰: ص ۱۱)».

در فقره‌ی بالا سهرابی معتقد است که تاریخ‌نگاران، تاریخ عصر قاجار را به نحوی روایت کرده‌اند که سرانجام آن، انقلاب مشروطیت بوده است. با در نظر گرفتن نظریه روایت که طی آن هر روایتی دارای آغاز، میانه و پایان است، در این روایت‌ها انقلاب مشروطیت به مثابه پایانی است که آغاز و میانه می‌بایست متناسب با آن تنظیم شود. با در نظر داشتن همین مطلب، سهرابی تلاش می‌کند وجوه دیگری از تاریخ قاجار را باز یابد که به نفع فراروایت قاجار در تخیل اجتماعی ایرانیان کمتر به چشم خورده است.

امانت (۱۹۹۷) با اصالت بخشیدن به پیرنگ تداوم به جای گسست از صفویان تا امروز، تلاش می‌کند کلان‌روایت تراژیک نقش‌بسته در تخیل اجتماعی ایرانیان از دوره‌ی قاجار به منزله‌ی دوره‌ی انحطاط را به چالش کشیده و با برجسته‌سازی وجوه دیگری از این دوره، روایت دیگری بر سازد. در این راستا، وی بر ساختار سیاسی و روابط درون‌خاندان پادشاهی در دوره‌ی ناصرالدین شاه تمرکز می‌کند. لذا، در این روایت، امانت درصدد پاسخ به این پرسش برمی‌آید که ناصرالدین شاه چگونه بر امواج نارضایتی‌های جامعه، ضعف ساختار حکومت، استعمار غرب و در یک کلام بی‌ثباتی ایران فائق آمد؟ به بیان جزئی‌تر، این روایت دغدغه‌های شاه را حفظ تعادل میان سنت و مدرنیته، مقاومت در برابر غرب در عین مطابقت با آن، به اضافه

حفظ تعادل ظریف سیاسی - اجتماعی معرفی می‌کند. به روایت امانت، افزایش ناراضیاتی عمومی، خودمختاری وزرا در دوره امیرکبیر و میرزا آقاخان نوری، فرقه‌گرایی - و اختلافات - درونی حکومت قاجار و آسیب‌پذیری‌های شخصی‌شاه، فشارهای دیگری بر «چرخه عدالت» شکننده بود که حفظ آن وظیفه دیرینه پادشاه (در ایران) بوده است. با این وجود، ناصرالدین شاه نزدیک به پنجاه سال بر تاج و تخت خود تکیه داشت. به‌درستی می‌توان تصور کرد که سلطنت ناصرالدین شاه سرآغاز سلطنت مطلقه در معنای مدرن است (Amanat, 1997: p. xiii). درواقع، ناصرالدین شاه ثبات طولانی سلطنت خود را از طریق ترکیب سیاست‌هایی چون دیپلماسی زیرکانه - که طی آن قدرت‌های رقیب اروپایی به‌ویژه روسیه و بریتانیا را به بازی داد تا آن‌ها یکدیگر را حذف کنند-، اصلاحات گزینشی و تضعیف زیرکانه توازن‌های سنتی - در دربار - به‌منظور افزایش قدرت سیاسی خود به قیمت خودمختاری وزرا صورت داد (Amanat, 1997: p. xiv). بر این اساس، در این روایت سفرهای ناصرالدین شاه به اروپا نه برای تلذذ و اسراف بیت‌المال، بلکه در راستای راهبرد زیرکانه‌ی وی در مهار دو قدرت جهانی در روابط خارجی ایران روایت می‌شود. ذکر این نکته نیز الزامی است که این روایت به آسیب‌های سیاست‌های ناصرالدین شاه مانند تعلیق نوسازی دولت تا اواخر قرن بیستم واقف است، اما با دیدگاهی خوش‌بینانه ثبات سیاسی در ایران زمان ناصری را برجسته می‌سازد.

دو روایت فوق‌تر از نظر چارچوب نظری و محتوای مطالعه موردی به پژوهش حاضر مرتبط‌اند و در ادامه نیز با طرح ملزومات چارچوب نظری تلاش می‌شود با آن‌ها گفتگو شود، اما اشاره‌ی مستقیمی به نظریه روایت و چگونگی عملیاتی شدن آن در خوانش تاریخ‌نگاری عصر قاجار نمی‌کنند؛ امری که به‌مثابه مسأله اساسی این پژوهش مطرح است.

۲-۲. پژوهش‌های نزدیک به چارچوب نظری و فارغ از محتوا

در سال‌های اخیر پژوهش‌هایی منتشر شد که هرچند ممکن است به‌طور مستقیم به نظریه روایت اشاره‌ای نکرده باشند، اما با امعان نظر بر کارویژه اساسی آن یعنی برجسته‌سازی وجوهی از واقعیت‌های تاریخی و کم‌اهمیت شمردن وجوه دیگر، به بازخوانی روایی تاریخ ایران در دوره اسلامی پرداخته‌اند.

توکلی طریقی (۲۰۰۱، ۱۳۹۷) معتقد است، در تاریخ‌نگاری اسلامی، گزارش‌های تاریخی از گذشته ایران پیش از اسلام، غالباً چنینش رویدادها (توالی تاریخی) براساس ظهور و گسترش اسلام - به‌منزله یک پایان - صورت گرفته است. در این گزارش‌ها ایران پیش از اسلام، دنیای گم‌شده‌ای تصور می‌شود که با اسلام جابجا شده است. به عبارت دیگر، تاریخ ایران پیش از اسلام یک ساختار روایی خودمختاری است که به‌وضوح از

تاریخ اسلامی (ایران) مرزبندی می‌شود (Tavakoli-Targhi, 2001: p. 78). توکلی طرقي از جمله پژوهشگرانی است که ریشه تجدد ایرانی را مربوط به سده‌های ۱۸ و ۱۹م - و پیش از مواجهه رسمی با تجدد غربی در اوایل قرن بیستم و تنش‌های مربوط به مشروطیت - معرفی کرده است. بر این اساس، وی روایت تاریخی را برجسته می‌کند که در آن با یادآوری مفهوم ایران، هویت ملی (جمعی) ایرانیان برساخته می‌شود. به نظر او در گستره‌ی فکر تاریخی، هر خاطره‌گزینی با خاطره‌زدایی همراه و هر آرمان‌سازی با اهریمن‌پردازی همگام بود. در این یادگزینی‌ها و یادزدایی‌ها، گذشته بازآفریده و آواهای خاموش بازگو می‌شدند (طرقي، ۱۳۹۷: ص ۱۵). با این چشم‌انداز نظری-روایی، وی روایت‌هایی را برجسته می‌کند که در آن‌ها ایران به‌مثابه یک حضور غایب - به تعبیر هایدن وایت - درمقابل تاریخ‌نگاری - یا به عبارت بهتر، وقایع‌نگاری - اسلامی برکشیده شد.

میلانی (۱۳۸۳) نیز از دیگر پژوهشگران تجدد بومی است که شرط نخست تجدد فکری و شناخت واقعی تجدد را یافتن ذهن و زبان ایرانی برخاسته از تجربه‌ی تاریخ ایران می‌داند. از نظر وی تجربه‌ی بومی درآمیخته با فرهنگ جهانی است. به عبارت دیگر، تجدد از درون می‌جوشد و ناظر به بیرون است. میلانی متون تاریخی گوناگونی را گزینش کرده و با چارچوب نظری نوتاریخی‌گری^۱ که ناظر به نظریه روایت است، در راستای اثبات تجدد بومی به خوانش آن‌ها می‌پردازد. وی در برشماری فرضیه‌های نظریه نوتاریخی‌گری با اشاره به آرای هایدن وایت، یکی از این فرضیات را این نکته می‌داند که هیچ متنی معنای مطلق ندارد. معنای هر متنی عارضی است؛ یعنی تابعی است از فرهنگ حاکم در زمان قرائت (میلانی، ۱۳۸۳: ص ۱۴). بر این اساس، تجدد نه یک دوره‌ی تاریخی در اروپا، بلکه یک لحظه^۲ بازخوندان‌دیشانه‌ی فردی ناظر به ایده‌های متجددانه است که در هر دوره‌ای از تاریخ می‌تواند روی دهد. میلانی با عنایت به پژوهش‌های محققین غربی چون برنارد لوئیس معتقد است، اگر سده‌های دوازدهم و سیزدهم میلادی را ملاک مقایسه بگیریم، از بسیاری جهات تاریخی و اقتصادی، دلیل چندان محکمی در دست نیست که به اعتبارش بتوان به یقین گفت که تجربه تجدد نخست در غرب، و نه در شرق و ممالکی چون ایران رخ خواهد نمود؛ اما واقعیت تاریخ این شد که تجدد، نخست به غرب آمد و در همانجا رواج پیدا کرد (میلانی، ۱۳۸۳: ص ۱۷). منظور وی از گزاره اخیر به‌ویژه عبارت «واقعیت تاریخ این شد»، ناظر به کلان‌روایت تاریخی تجدد به‌مثابه یک فرآورده اندیشگی -

1. New Historicism

2. Moment

فلسفی اروپایی است؛ روایتی که وی در مقابل آن به‌دنبال تولید روایت دیگری - یعنی تجدد بومی - از طریق همسان‌سازی‌های اسنادی نوآورانه است.

یکی از آثاری که میلانی با عنایت به چارچوب نظری فوق و در راستای اثبات فرضیه تجددبومی به خوانش آن پرداخته، کتاب «رستم التواریخ» از رستم‌الحکما در نیمه نخست قرن نوزدهم است. موضوع کتاب جنبه‌هایی از تاریخ ایران در دوران شاه سلطان حسین صفوی، هجوم افغانه به ایران و چگونگی انقراض حکومت صفویه، سلطنت محمود و اشرف افغان، حکومت پرحادثه‌ی نادرشاه و کریم‌خان زند، هرج و مرج و دوران ملوک‌الطوایفی که در نتیجه‌ی ضعف حکومت مرکزی پدید آمد و بالأخره روی کار آمدن سلسله‌ی قاجار است (میلانی، ۱۳۸۳: ص ۱۰۷). میلانی با محور قرار دادن همسان‌سازی‌های اسنادی خود میان مباحث مطروحه در این کتاب و ایده‌های تجدد - که در ادامه به آن اشاره خواهد شد - می‌نویسد: «گمانم این است که - این - کتاب را می‌توان در عین حال شاهده‌ی بر این مدعا دانست که برخی از مهم‌ترین اندیشه‌های جنبش مشروطیت، به‌ویژه مسأله ضرورت عرفی شدن سیاست و تفکر، از غرب به ایران نیامد و ریشه در افکار برخی از متفکران و مورخان ایرانی داشت (میلانی، ۱۳۸۳: ص ۱۰۷).

میلانی گرچه هوادار روایتی غیر از فراروایت موجود در باب مشروطیت به‌عنوان محصول تجدد غربی است، اما او با فراروایت موجود در تخیل اجتماعی ایرانیان که در آن عصر قاجار با محوریت دوره‌ی ناصرالدین شاه، دوره‌ی استبداد و انحطاط ایران روایت می‌شود، همدل است. از این رو، وی برخلاف امانت، با تمرکز بر سفرنامه‌های اروپایی ناصرالدین شاه، ارمغان سفرهای وی را «روایتی محدود و مسخ شده از تجدد» روایت می‌کند (میلانی، ۱۳۸۳: ص ۱۹). وی با اشاره به گزارش یک دیپلمات آلمانی از وضع سیاسی ایران در آستانه‌ی سفر ناصرالدین شاه به اروپا می‌نویسد: «شاه - در سفر به اروپا - در ظاهر بیشتر میل به خوشگذرانی داشت. غرضش نه تلمذ که تلذذ بود. در عین حال می‌خواست آن گوشه‌هایی از تجدد را که به نفع مالی و سیاسی شخص پادشاه است، به ایران بیاورد و سویه‌های خطرناک آن (چون دموکراسی و قانون) را یا از بیخ براندازد یا خنثی کند (میلانی، ۱۳۸۳: ص ۱۳۰)». در راستای توجیه و اقتناع همین روایت، میلانی به فقراتی از سفرنامه‌های ناصرالدین شاه ارجاع می‌دهد که مؤید آن است.

حرّی (۱۴۰۰)، با بهره‌گیری از نظریه روایت مدنظر هایدن وایت به بازخوانی روایی تاریخ بیهقی پرداخته است. وی با استمداد از نظر وایت که مرز روشنی میان داستان و واقعیت تاریخی وجود ندارد، تاریخ بیهقی را متنی می‌انگارد که از شرح صرف واقعیت‌های تاریخی دور شده و به روایت‌گری امر داستانی نزدیک می‌شود. از نظر حرّی، تاریخ بیهقی واجد شاخص‌هایی است که می‌توان آن را نه یک گزارش گاه‌شناسانه‌ی تاریخی،

بلکه یک متن روایی قلمداد کرد. این شاخص‌ها عبارتند از: «ادبیت» که از زبان خشک گزارش تاریخی خودکارشدگی را برمی‌دارد و نوعی آشنازدایی زبانی ایجاد می‌کند؛ «رخدادگی» در معنای روایت‌شناختی که گزاره‌های صرف تاریخی را که با امر «بودن» سروکار دارند، به کنش‌های روایی که با «شدن» سروکار دارند و از همه مهم‌تر مجموع چند کنش در قالب رخداد بدل می‌کند، یعنی امری که در زمان رخ می‌دهد و حالتی را به حالت دیگر تغییر می‌دهد؛ «روایت‌مندی» که پیامد رخدادگی است و به میزان نقل‌شوندگی رخدادها بستگی دارد (حرّی، ۱۴۰۰: ص ۸۶).

پژوهش‌های فوق نیز اگرچه حاوی مضامین درخور توجه‌اند، اما از یک سو -غیر از پژوهش حرّی (۱۴۰۰)- قائل به ملزومات دقیق چارچوب نظری این پژوهش نبوده و از سوی دیگر محتوای مطالعه موردی آن‌ها غیر از پژوهش حاضر است.

۳. چارچوب نظری

با توجه به آنچه گذشت، هایدن وایت با چنین مقدمات نظری به شرح کتاب «خاطره، تاریخ و فراموشی»^۱ نوشته پل ریکور می‌پردازد که برای پژوهش حاضر حاوی نکات ارزنده‌ای است.

۳-۱. تاریخ به‌مثابه خاطره جمعی

وایت به تاسی از ریکور معتقد است، این خاطره است که ما را وادار به مواجهه با این معما می‌کند که چگونه گذشته می‌تواند -بدون توجه به خواست و میل ما- به زمان حال بیاید و از تحت فرمان بودن امتناع ورزد، در حالی که در آگاهی باقی می‌ماند. خاطره یا مفهوم حضور غایب^۲ به‌طور خاص بر پایه‌ی آگاهی تاریخی است، حتی اگر تاریخ به‌طور معمول به‌مثابه یک اصلاح‌کننده خاطره و بیشتر به‌عنوان یک رهیافت قابل اتکاء در مطالعه گذشته به حساب آید تا -یک پروسه- خاطره‌سازی.^۳ وایت می‌نویسد: «ریکور به خاطره، به‌عنوان پایه‌ای برای فهم وضعیت انسان توجه می‌کند، و نه صرف یک تحقیق تاریخی؛ چراکه خاطره هنوز به یک معنای خاص در تناظر با مفهوم «بَرَبَر»^۴ است که بیشتر به طبیعت انسان تعلق دارد تا فرهنگ (White, 2007: p. 235). این سخن بدان معنا است که به تعبیر هابزی، مفهوم خاطره بیشتر مربوط به

1. Memory, History, Forgetting
2. Absent presence
3. Memorization
4. Wild

وضعیت طبیعی انسان است. تاریخ در جستجوی سامان و نظمی در خاطره به‌وسیله مجموعه‌ای از استانداردها با توجه به این نکته است که چه چیز، با چه روشی و به چه شکلی باید به یاد آورده شود. در نتیجه، تاریخ یک خاطره‌ی پالایش‌شده متمایل به تولید یک «گذشته جمعی»^۱ بر پایه هویت جمعی است که می‌تواند ساخته شود. لذا، دانش تاریخی، خاطره‌ی انتظام‌یافته براساس ضابطه‌ی تاریخی اضافی است که طی آن به آشکار کردن این پرسش‌ها می‌پردازد که چه چیز به‌طور مشروع می‌تواند به یاد آورده شود یا به عبارت بهتر، چه چیزی توسط اعضای جامعه باید به یاد آورده شود و چه چیزی باید فراموش گردد (White, 2007: p. 235).

با ملحوظ داشتن مفهوم خاطره‌ی جمعی می‌توان گفت، انحطاط‌اندیشی یکی از مهم‌ترین عناصر گذشته‌ی جمعی ایرانیان در بازخوانی تاریخ سده‌های نوزدهم و بیستم است. به عبارت دیگر، انحطاط و عقب‌ماندگی ایران به‌مثابه یک فراروایت یا تصور عام در تخیل اجتماعی ایرانیان درآمده که محصول پیرنگ^۲ و سازمانده‌ی علی‌برخی از رویدادهای تاریخی است؛ امری که به تاسی از وایت می‌توان گفت، یک خاطره پالایش‌شده متمایل به تولید یک گذشته جمعی تراژیک است. این خاطره‌ی انتظام‌یافته که در قالب دانش تاریخی درمی‌آید، رویدادهایی را به یاد می‌آورد که در راستای اثبات و توجیه این فراروایت به خدمت گرفته می‌شوند. به عنوان مثال، دو شکست ایران در جنگ با روسیه در نیمه نخست قرن نوزدهم در دوره‌ی سلطنت فتحعلی شاه قاجار، به بزرگ‌ترین حادثه در احساس انحطاط و عقب‌ماندگی در خاطره‌ی جمعی ایرانیان بدل شده است؛ این در حالی است که شواهد تاریخی مبنی بر این که دربار قاجار پس از شکست در دور اول جنگ چنین احساسی داشته، وجود ندارد، بلکه بالعکس برخی از رجال سیاسی نظیر قائم مقام فراهانی و مقامات بلندپایه روحانی - با صدور فتاوایی مبنی بر وجوب جهاد با روسیان - در اندیشه تهیه مقدمات برای جنگ دوم بوده‌اند (سهرابی، ۱۴۰۰: ص ۴۸-۵۰). بنابراین می‌توان گفت، تصور انحطاط و شکست و روایت تراژیک استعمار - ناشی از قراردادهای تجاری با افراد و شرکت‌های غربی - در ایران قرن نوزدهم، پیرنگی است که بعدها از این دو رویداد تاریخی بر ساخته شده است؛ به طوری که آن را به فراروایت در خاطره‌ی جمعی ایرانیان از مواجهه ایران با غرب در قرن نوزدهم تبدیل کرده است. لذا، به تاسی از وایت می‌توان گفت، این خاطره‌ی جمعی تراژیک ایرانیان است که جنگ‌های ایران و روس در قرن نوزدهم را به‌مثابه یک حضور

1. Collective past

۲. منظور از پیرنگ (mythos/plot) در نظر ارسطو، «شیوه چیدن یا ساختن واقعه‌ها بر پایه امر ناگزیر یا محتمل است». به سخنی، از نظر پیرنگ، چینش واقعه‌های یک اثر روایی، تابع روابط علت و معلولی است (هنرمند، ۱۳۹۸: ص ۴۱). ریکور در جلد اول کتاب «زمان و حکایت» از قول ارسطو، پیرنگ را «سازمانده‌ی رویدادها در یک نظام» تعریف می‌کند (Ricoeur, 1984: p. 32).

غایب، همواره به یاد آن‌ها می‌آورد.^۱

با در نظر گرفتن این ملاحظات، به نظر وایت، ریکور عمیقاً مایل بود به رابطه میان آگاهی تاریخی و وضعیت تاریخی^۲ بپردازد (White, 2007: p. 235). به عبارت دیگر، به نظر آن‌ها در دانش تاریخی باید پیوند میان گذشته، حال و آینده مورد تأکید قرار گیرد.

۳-۲. تحلیل اجتماعی، وضعیت تاریخی و خاطره

هایدن وایت -در شرح آرای ریکور- به دو کارکرد تاریخ‌نگاری روایی تأکید دارد که مکمل یکدیگرند: به یاد آوردن برخی حوادث/ رویدادها و فراموشی برخی دیگر. او می‌نویسد: «بزرگ‌ترین مسأله تاریخ نوشته شده، پوشاندن یا پنهان کردن و یا منحرف ساختن توجه از آن چیزی است که در گذشته واقعاً اتفاق افتاده است. این مسأله از طریق خلق نسخه رسمی است که بخشی از گذشته را جایگزین کل آن می‌کند (White, 2007: p. 237)». این مطلب ناظر به تعریف پیرنگ است. اگر بار دیگر به تعریف پیرنگ بازگردیم، درمی‌یابیم که چینش و سازماندهی رویدادها یا برقراری رابطه علیّی میان آن‌ها، به معنای فراموشی برخی رویدادها و یادآوری برخی دیگر است. لذا، بی‌اهمیت شمردن و حذف برخی رویدادها و در مقابل، اهمیت دادن به برخی دیگر و بازیابی آن‌ها از جمله کارکردهای اصلی پیرنگ و روایت است. این مهم به وساطت وضعیت تاریخی صورت می‌پذیرد. به عبارت دیگر، راوی یک رویداد تاریخی تحت تأثیر وضعیت سیاسی- اجتماعی خویش، آن رویداد را -با برقراری رابطه علیّی با رویدادهای دیگر- روایت می‌کند. بر همین اساس،

۱. مثال‌ها در این باره بسیار است که مجال طرح آن‌ها در این پژوهش نیست. تنها برای ایضاح بیشتر به روایت وحدت از آنچه که وی «افول و جوه رهایی‌بخش مدرنیت» پس از مشروطه می‌داند، اشاره می‌کنیم. وحدت با گزینش برخی از رویدادهای تاریخی و ایجاد رابطه علیّی میان آن‌ها به چنین عنوانی می‌رسد که آشکارا روایی است. این رویدادها شامل این موارد است: رقابت ایلات و عشایر پیروز مشروطه پس از بازگشایی مجلس، استفاده انگلیسی‌ها از هرج و مرج، ناامنی و غارتگری پیش آمده از این رقابت‌ها در راستای اشغال نواحی مرکزی ایران، رقابت و حتی دشمنی جناح‌های سیاسی در داخل و بیرون از مجلس، پدیداری جنبش‌های محلی و غالباً جدایی‌خواهانه‌ی رادیکال مانند جنبش جنگل در گیلان و جنبش خیابانی در تبریز (وحدت، ۱۳۹۵: ص ۱۲۴-۱۲۵). بر این اساس، وحدت می‌نویسد: «این عوامل از هم گسیختگی و هرج و مرج، صحنه را برای افول و جوه رهایی‌بخش مدرنیت و پیروزی گسترده و جوه اثبات‌گرای آن فراهم کردند ... -که- این پدیده جلوی توسعه جامعه مدنی ایران را گرفت (وحدت، ۱۳۹۵: ص ۱۲۵)». این عوامل خاطره جمعی ایرانیان از پسامشروطه ایران که تا ظهور رضاشاه دوره‌ی ناامنی، هرج و مرج و ستیز سیاسی روایت می‌شود را مفصل‌بندی می‌کند.

وایت معتقد است وضعیت تاریخی، یک وضعیت وجودی^۱ است. تاریخ‌نگاران به ما نشان می‌دهند که می‌توانیم به اندازه کافی گذشته‌ای را به یاد آوریم که در شکل حافظه و نشانه‌ها، اسناد و آثار تاریخی برای ما حاضر است. همچنین آن‌ها می‌توانند در یک فرآیند برای ما خاطره‌ی جمعی ایجاد کنند، اما براساس این اسناد و مدارک، گزارش‌های وقایع‌نگاران^۲ حرفه‌ای از گذشته چنین کاری نمی‌تواند انجام دهد؛ چراکه آن‌ها نمی‌توانند به ابعاد گذشته‌ی تجربه شده^۳ در خاطره به‌مثابه حضورهای غایب که خواهان یادآوری‌اند، بپردازند (White, 2007: p. 237).

وقایع‌نگاران مدعی‌اند آن چیزی را می‌توان خاطره‌ی درست دانست که به این پرسش پاسخ دهد که چه چیزی می‌تواند به‌عنوان حقیقت، مستند و اثبات شود. این در حالی است که خاطره، بیشتر به/حساس مربوط است تا واقعیت. خاطره، موضوعی را رهگیری می‌کند که با تغذیه ظرفیت احساسی، به شکل تصوّر درآمده است. بنابراین، خاطره محصول قوه تخیل است. ریکور از این بحث استفاده کرد تا بحث خود پیرامون اخلاق را پیش کشد. در واقع تاریخ خالی از وجوه اخلاقی و بحثی خنثی در باب واقعیت‌ها (فکت‌ها) و رویدادهای تاریخی چونان که مورخین و وقایع‌نگاران مرسوم می‌پندارند، نیست (White, 2007: p. 238).

۳-۳. نسبت تاریخ‌نگاری روایی با نظریه

در سنت اندیشه سیاسی و تاریخ‌نگاری، اندیشه‌ورزانی بوده‌اند که در تاریخ‌بودگی را با یک ایده سیاسی یا فلسفی پیوند می‌زدند. به‌عنوان مثال، ماکیاولی در مدح رومی‌ها آنان را حقیقتاً یک ملت تاریخی می‌دانست؛ چراکه نظریه‌ی حاکمیت قانون را در سیاست و جامعه خود سرلوحه قرار داده بودند. لذا، از نظر او مردمانی که چنین ایده‌ای نداشتند، مردمانی غیرتاریخی‌اند (White, 2007: p. 244). بر این اساس، در نظر ریکور و وایت

1. Existential

۲. در نظریه روایت، غالباً میان وقایع‌نگاری و تاریخ‌نگاری تمییز قائل می‌شوند. وقایع‌نگاری (chronicle) یعنی نقل «واقعات اتفاقیه» در گذشت تدریجی زمان، و تاریخ‌نگاری (historiography) یعنی گزارش به‌هم‌پیوسته‌ای با آغاز و انجامی عبرت‌آموز (توکلی طرقي، ۱۳۹۷: ص ۱۷). آغاز و انجام داشتن یک گزارش تاریخی ناظر به مفهوم «کلیت» پیرنگ/روایت در نظر ارسطو است. به نظر ارسطو، کل بودن به معنای چیزی -گزارشی- است که «آغاز، میان و پایان دارد». منظور او از آغاز، وضعیتی -رویدادی- نیست که پیشینه ندارد، بلکه وضعیتی است که از ضرورت توالی برنخواسته است. به همین ترتیب، منظور از پایان، آمدن چیزی پس از چیز دیگر، اما برطبق ضرورت یا احتمال توالی -رویدادهای تاریخی- بوده و منظور از میان نیز، اجرای منطق درونی دگرگونی از خوشبختی به بدبختی یا برعکس است (Aristotle, 1997: p. 79).

3. The past experienced

که آفرینش‌گری، خلاقیت و آزادی در کانون ملاحظات‌شان قرار دارد، رژیم نازی در آلمان به دلیل غیراخلاقی بودن، غیرتاریخی هم هست. در میان برخی از روشنفکران و پژوهشگران ایرانی نیز چنین است. به عنوان مثال سیدحسن تقی‌زاده تاریخ را با ایده/نظریه‌ی قانون گره زده و با این معیار ملل جهان را به دو نوع تقسیم می‌کند. او می‌نویسد: «برخی ملل زنده‌اند و برخی مرحوم ... بعضی اشخاص می‌گویند ملتی زنده است که قانون داشته باشد و مرده است اگر نداشته باشد» (وحدت، ۱۳۹۵: ص ۱۲۶). محمدامین رسول‌زاده نیز به تعبیر فریدون آدمیت تاریخ را دارای منطق آهنین کشمکش طبقاتی می‌بیند. آدمیت می‌نویسد: «رسول‌زاده - به سیر مادی تاریخ و قانون حرکت تکاملی اعتقاد راسخ دارد؛ در آینه‌ی تاریخ «منطق آهنین» می‌بیند؛ تحول اجتماع را در کشمکش طبقاتی می‌جوید و در ارتباط با مدارج پی‌درپی تاریخ می‌سنجد؛ و نقطه‌ی تکامل، سرنوشت محتومش را در چشم‌انداز تاریخ می‌یابد» (آدمیت، ۱۳۸۸: ص ۹۸).

۴. برساختن فرا روایت استبداد و انحطاط در دوره قاجار

برخی از بزرگ‌ترین علمای شیعه همچون میرزای نائینی و شیخ محمداسماعیل محلاتی تحت تأثیر اندیشه‌های اصلاحی جدید به مشروعیت شرعی مشروطه روی آوردند. نائینی در نخستین صفحه از رساله‌ی مشهور خود، با گزینش رویداد جنگ‌های صلیبی به‌مثابه نقطه‌ی آغاز مواجهه‌ی اروپاییان و مسلمانان در تاریخ، نه تنها اسلام را ناسازگار با علم معرفی نمی‌کند، بلکه پیشرفت اروپاییان را نیز متأثر از علوم تمدنی و حکمت علمی‌ی اسلامی روایت می‌کند. وی می‌نویسد: «و بعد از حمد و درود، مطلقاً در تواریخ عالم دانسته‌اند که ملل مسیحیّه و اروپاییان، قبل از جنگ‌های صلیب، چنانچه از تمام شعب حکمت علمیّه بی‌نصیب بودند، همین قسم از علوم تمدنیّه و حکمت علمیّه و احکام سیاسیّه هم، یا به‌واسطه عدم تشریح آن‌ها در شرایع سابقه و یا از روی تحریف کتب سماویّه و در دست نبودن اصل آن‌ها بی‌بهره بودند ... و بعد از آن واقعه عظیمه - جنگ‌های صلیبی - عدم فوژشان را به مقصد - غلبه بر مسلمانان -، به عدم تمدن و بی‌علمی خود مستند دانستند، - و با توجه به این آگاهی تاریخی - علاج این امّ‌الامراض را اهمّ مقاصد خود قرار داده و عاشقانه در طلب - علم و دانش - برآمدند. - اروپاییان بعد از جنگ‌های صلیبی - اصول تمدن و سیاسات را از کتاب و سنت - پیامبر اسلام - و فرامین صادره از حضرت شاه ولایت - علی علیه افضل الصلاه و السلام - در نامه مشهور خود به مالک اشتر - ۳۷ق - استنادار مصر و غیر - آن‌ها أخذ و در تواریخ سابقه خود منصفانه بدان اعتراف و قصور عقل نوع بشر را از وصول به آن و استناد تمام ترقیات فوق‌العاده‌ی حاصله در کم‌تر از نصف قرن اول - تمدن اسلامی - تا پایان سال ۴۰ هجرت - را به متابعت و پیروی آن اقرار کردند» (نائینی و

طالقانی، ۱۳۳۴: ص (۱-۳).

در فقره فوق، نائینی جنگ‌های صلیبی را نقطه عطف پیشرفت غرب و انحطاط جوامع اسلامی تلقی می‌کند؛ رویدادی که به بازخوداندیشی غربی و دریافت اصول تمدن و سیاست از منابع اسلامی منجر شد، در حالی که مسلمانان به تدریج این اصول را به فراموشی سپرده و به شیب زوال و انحطاط افتادند. با عنایت به مفهوم روایت می‌توان گفت، روایت اصلاح‌گرانه‌ی جدیدی که تحت تأثیر اندیشه‌های سیدجمال‌الدین اسدآبادی در جهان اسلام منتشر شده بود و بر لزوم بازگشت به منابع اصیل اسلامی و مبارزه با استعمار و استبداد تأکید می‌کرد، برای نائینی به فراروایتی بدل شده بود که خود او نیز پیرنگ‌ها/روایت‌های نوآورانه‌ای در توجیه و اثبات آن بر ساخت که از جمله‌ی آن تأثیرپذیری غربی‌ها از منابع اصیل اسلامی در اصول سیاست و حکمرانی بود.

تأثیرپذیری غربی‌ها از برخی از متون و دستاوردهای اندیشمندان و فلاسفه‌ی مسلمان به‌منزله‌ی یک واقعیت (فکت) تاریخی غیرقابل مناقشه است؛ اما همچنان که وایت معتقد است که پیرنگ بخشی از گذشته را جایگزین کل آن می‌کند، نائینی تاریخ دوران پسا‌جنگ مسلمانان و مسیحیان را به این تأثیرپذیری تقلیل می‌دهد تا اولاً، اصول تمدن و سیاست مکنون در منابع اسلامی، و ثانیاً شیب انحطاط را با واسطگی وضعیت تاریخی خود که آن را استبدادی می‌فهمد، نشان دهد. این فراروایت که به یک پارادایم مسلط در میان علمای مشروطه‌خواه تبدیل شده بود، به آن‌ها این امکان را می‌داد تا استدلال‌های شرعی را در هماهنگی با اصول مشروطیت و تحدید سلطنت مطلقه (استبداد) دریابند. به همین سان برای این دسته از عالمان دینی «دفاع از مشروطه، دفاع از شریعت» و بالعکس تلقی می‌شد. چنانچه فردریک میر معتقد است، در انواع پیچیده کنش جمعی، روایت‌های مشترک می‌توانند تصور رفتار بایسته را برای اعضای اجتماع ممکن، و شکل و شمایل تشریح مساعی را تعیین کرده و به این ترتیب همکاری‌ها را هماهنگ کنند (میر، ۱۴۰۰: ص ۳۳)، نائینی و دیگر هم‌قطاران وی، رفتار و گفتار بایسته‌ی خود را در مقام مهم‌ترین حافظان شریعت، تولید روایت‌ها و استدلال‌های شرعی مبتنی بر فراروایت مذکور در دفاع از مشروطیت و تحدید استبداد سامان دادند. بر همین اساس، نائینی وضعیت تاریخی خود را گرفتاری در دامان استبداد در زمان ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه قاجار فهمیده و بخش اعظم رویدادهای سیاسی- اجتماعی و تصمیمات دربار را در قاب استبداد سیاسی می‌دید. به‌عنوان مثال، برخلاف روایت‌های جدید از عصر قاجار همچون روایت امانت، نائینی سفرهای دو پادشاه قاجار به فرنگ را در قاب سلطنت تملیکیه و از روی خوش‌گذرانی با به تاراج گذاشتن اموال ملت می‌فهمید. این فهم که از نتایج فراروایت استبداد است، آشکارا یک فهم روایی است. وی در این باره

می‌نویسد: «... و اهتمامش -پادشاه- در نظم و حفظ مملکت مثل سایر مالکین نسبت به مزارع و مستغلاتشان منوط به اراده و میل خودش باشد، اگر خواهد نگهداری و اگر خواهد به اندک چاپلوسی به حریف بخشد و یا برای تهیه مصارف اسفار لهویه و خوشگذرانی بفروشد و یا رهن گذارد» (نائینی و طالقانی، ۱۳۳۴: ص ۹).
به این ترتیب، چنین روایت‌ها یا فهم‌های روایی با تکرارشان از سوی برخی از تاریخ‌نگاران و مشروطه‌خواهان دینی و سکولار به جزو لاینفک خاطره‌ی جمعی ایرانیان از دوره‌ی قاجار و برداشت‌ها از سفرهای پادشاهان قاجاری بدل شد.

۵. بازخوانی روایی - انتقادی از فراروایت‌های برجامانده از عصر قاجار

۱-۵. برساخت روایت ثبات از دوران قاجار

برخی از روایت‌های معاصر، به تصویری که از دوران قاجار در خاطره‌ی جمعی ایرانیان به‌منزله‌ی دوران زوال و انحطاط نقش بسته، انتقاد داشته و تلاش می‌کنند وجه دیگری از این دوران را با اهمیت نشان داده و پیرنگی دیگر در این باره دراندازند. به طور کلی، هر دو روایت انحطاط و ثبات برخی از وجوه یک واقعیت تاریخی - یعنی ایران عصر قاجار - را برجسته می‌کنند که این مسأله در وهله‌ی اول به این معنا است که این دو اساساً دو روی یک سکه‌اند؛ اما با تدقیق بیشتر درمی‌یابیم که این دو روایت از اساس با یکدیگر متضادند. این مطلب به ماهیت کارویژه‌ی روایت بازمی‌گردد. به عبارت دیگر، کارویژه‌ی برجسته‌ساز و کم‌اهمیت شمار روایت به گونه‌ای عمل می‌کند که بین خوانش‌های یک واقعیت تاریخی رابطه‌ی تباین ایجاد می‌شود. روایت انحطاط، حوادث و اقدامات روی داده در زمان قاجار به‌ویژه عصر ناصری را با دیدگاه بدبینانه روایت کرده و روایت ثبات، کاملاً برعکس، این حوادث و اقدامات را با دیدگاه خوش‌بینانه ناشی از چیرگی ساختار قدرت عصر ناصری بر مسائل و بحران‌های داخلی و خارجی روایت می‌کند. امانت یکی از راویان ثبات ایران در عصر ناصری است که تمرکز خود را بر ساختار سیاسی و روابط درون‌خاندان پادشاهی در دوره ناصرالدین شاه معطوف کرده است.

در این روایت - چنانچه پیشتر از نظر گذشت - تاریخ‌نگاری با یک ایده/نظریه گره خورده است. برخی از تاریخ‌نگاران غربی حدفاصل دو رویداد انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ و وقوع جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ را با عنایت به ظهور و پیشرفت ایده‌های جدید سیاسی، قرن طولانی^۱ نامیده‌اند. امانت میان این دوره از تاریخ

1. Long century

اروپا و همین دوره تقریبی در ایران، حدفاصل به تخت نشستن آقامحمدخان قاجار، بنیانگذار سلسله‌ی قاجار، در ۱۷۸۵م و پیروزی انقلاب مشروطیت در ۱۹۰۶م همسان‌سازی اسنادی^۱ برقرار کرده و این دوره در ایران را نیز با توجه به ظهور و رشد ایده‌های جدید درباره شیوه‌ی حکمرانی، قرن طولانی می‌نامد. در این روایت که تاریخ از بنیانگذاری سلسله‌ی قاجار - که البته زمینه‌ی آن در دوران صفوی مهیاء شده بود - آغاز شده است، چنین تصور می‌شود: تأسیس سلسله‌ی قاجار در زمان آقامحمدخان، کشور را یکپارچه کرد و پس از حدود نیم قرن بی‌ثباتی پی‌درپی، تعادل پایداری ایجاد نمود. در مقابل، انقلاب مشروطه تلاشی در راستای توسعه نهادهای دموکراتیک مبتنی بر حاکمیت قانون، ملی‌گرایی آگاهانه و اصلاحات سکولار بود (Amanat, 1997: p. 1).

همچنین امانت می‌نویسد: «در طول شش دهه‌ی نخست فرمانروایی قاجار، سه موضوع درهم تنیده در یکدیگر، دولت و جامعه ایرانی را شکل داد. به ترتیب زمانی^۲ تقریبی، نخستین مورد از دست رفتن وفاداری‌های ایلی و جایگزینی تدریجی آن‌ها با الگوهای سنتی سلطنت - ایرانی - و بوروکراسی بود؛ دوم، رویارویی با قدرت‌های اروپایی و متعاقباً تعدیل شرایط استراتژیک و اقتصادی آن‌ها بود؛ و سوم، تعامل دولت با نیروهای اجتماعی و مذهبی بومی بود که بعضاً مشروعیت آن را به چالش می‌کشید. هیچ‌کدام از این موضوعات برای بقای دولت قاجار مضر نبود، اما در یک دهه‌ی منتهی به سلطنت ناصرالدین شاه در راستای تولید یک بحران جدی با هم ترکیب شدند» (Amanat, 1997: p. 2).

با تمهیدات نظری فوق ناظر به آغاز تاریخ مدرن ایران با ظهور سلطنت قاجار در اواخر قرن هجدهم میلادی، امانت به برساختن روایتی دست می‌یابد که درصدد برجسته‌سازی ثبات سیاسی ایران در دوره‌ی

۱. این مفهوم را ریکور در تعریف مفهوم تخیل مولد/خلاق به تاسی از ارسطو به‌کار برده است. این مفهوم ناظر به همانندسازی واژه‌ها/پدیده‌ها/رویدادهایی است که به‌طور ماهوی از هم دور هستند، اما راوی/مؤلف با وساطت نیروی تخیل مولد/خلاق آن‌ها را در کنار هم می‌نشانند. به نظر ریکور، تخیل مولد/خلاق عبارت است از: «طرح‌واره‌سازی عملیات ترکیبی شامل تصویر کردن همسان‌سازی اسنادی که موجد نوآوری معنایی است» (Ricoeur, 1984: p. ix). بدین ترتیب، تخیل مولدی که در فرآیند استعاره عمل می‌کند، عبارت است از: «توانایی آفریدن گونه‌های تازه‌ی منطقی از راه همسان‌سازی اسنادی، به‌رغم مقاومتی که در مقوله‌بندی متداول زبان است (ریکور، ۱۳۹۷: ج ۱، ص ۲۲). به عبارت دیگر، زمانی که راوی/مؤلف میان چندین واژه، پدیده یا رویدادی که به تعبیر ارسطو، معنای نزدیک و مربوطی با یکدیگر ندارند - مانند قرن طولانی ایرانی در کنار نسخه‌ی اروپایی آن که امانت در کنار هم نشانده است - ارتباط معنایی/علی برقرار می‌کند، در واقع میان آن‌ها همسان‌سازی اسنادی در قالب یک جمله خبری که دارای مُسند و مُسندالیه است، ایجاد می‌کند. چنین عملیات ترکیبی از قوه تخیل برمی‌خیزد؛ چراکه عناصر این ترکیب به‌طور ماهوی با یکدیگر معنای نزدیکی ندارند.

زاممداری ناصرالدین شاه است. وی با نکوهش ایده‌ی «استبداد شرقی»، این ایده را یک تصور غربی نسبت به حکومت‌های شرقی تلقی می‌کند که لزوماً با زمینه‌ی سیاسی-اجتماعی و پس‌زمینه‌ی تصور الهیاتی درباره حاکم در ایران سازگار نیست (Amanat, 1997: p. xv). لذا، این روایت با رد چنین ایده‌هایی که آن‌ها را تقلیل‌گرایانه می‌داند، تلاش می‌کند روایتی با محوریت ثبات سیاسی-اجتماعی و سرآغاز شکل‌گیری سلطنت مطلقه‌ی مدرن از سلطنت ناصرالدین شاه برسازد. این روایت گرچه به آسیب‌های چنین سیاست‌هایی مانند تعلیق نوسازی دولت تا اواخر قرن بیستم واقف است، اما ثبات سیاسی در ایران زمان ناصری را نیز مورد غفلت قرار نمی‌دهد.

بر این اساس، این روایت تلاش می‌کند با به چالش کشیدن فراروایت زوال و انحطاط در خاطره‌ی جمعی ایرانیان از دوره‌ی ناصرالدین شاه، زمامداری پنجاه ساله‌ی وی را دوره‌ی ثبات ایران روایت کند. به عبارت دیگر، نائینی و امانت به «سلطنت مطلقه»ی قاجار در دوره‌ی ناصری اذعان دارند، اما اولی آن را به معنای «استبداد» و دومی آن را به معنای «ثبات» می‌فهمد. این تفاوت در فهم ناشی از تفاوت در روایت و عناصر دخیل در آن همچون همسان‌سازی اسنادی- به معنای ایجاد رابطه‌ی معنایی/علّی میان رویدادهای تاریخی- است که خود نیز برآمده از قوه تخیل/تصور اجتماعی است.

۲-۵. گزینش رویدادهای تاریخی ایران معاصر در خدمت برساخت روایت انحطاط و پیروزی

تاریخ‌نگاران و پژوهشگران تاریخ معاصر ایران، براساس پیرنگی که از رویدادهای تاریخی برمی‌سازند، آثار تاریخی را نام‌گذاری و طبقه‌بندی می‌کنند. لذا، آثاری که با پیرنگ آن‌ها سازگار بوده و قابلیت توجیه‌کنندگی آن را داشته باشند، حائز اهمیت قلمداد می‌شود. درمقابل، آثاری که چنین سازگاری در آن‌ها نتوان یافت، بی‌اهمیت تلقی شده و حتی حذف می‌شوند. به‌عنوان مثال، سهرابی در مطالعه سفرنامه‌های اروپایی ایرانیان در عصر قاجار به نقل از آندا شیپرز می‌نویسد: «مورخان، آگاهانه یا ناآگاهانه اغلب تصویری ذهنی از «فرم آرمانی» چیزی را دارند که سفرنامه‌ها را برمی‌سازد و از آن فرم آرمانی برای داوری درباره‌ی متن‌های منفرد استفاده می‌کنند» (سهرابی، ۱۴۰۰: ص ۲۵). این مطلب برای مواجهه با رویدادهای تاریخی نیز صادق است. به عبارت دیگر، رویدادهای تاریخی بر مبنای اصالت دادن به یک رویداد، گزینش شده و توالی تاریخی/علّی میان آن‌ها برقرار می‌شود؛ گویی یک رشته حوادث و وقایع برای به ثمر نشستن یک رویداد بزرگ وقوع یافته‌اند. چنانچه پیش‌تر این مطلب درباره‌ی استبداد در نظر نائینی توضیح داده شد، در اینجا می‌توان به تصور/پیرنگ «استعمار» در میان محققان تاریخ نیز اشاره کرد. در واقع، بسیاری از محققان و پژوهشگران تاریخ ایران

در قرن نوزدهم، با گزینش رویدادهایی چون عهدنامه‌های گلستان و ترکمانچای و همچنین قراردادهای تجاری میان ایران و اشخاص/شرکت‌های غربی و برقراری توالی تاریخی/علی میان آن‌ها به مفهوم‌پردازی واژه استعمار در توضیح وضعیت تاریخی این دوره از تاریخ ایران پرداخته‌اند. بر این اساس می‌توان گفت از آنجا که در روایت‌های تاریخی مربوط به ایران قرن نوزدهم، مفهوم استعمار از مهم‌ترین مفاهیم در توضیح رویدادهای آن بوده است، لذا، بسیاری از محققان و راویان تاریخی با عینک میزان وابستگی یا استقلال شخصیت‌ها/رژیم‌های سیاسی/کارگزاران دولتی نسبت به قدرت‌های بزرگ -به‌ویژه انگلستان و روسیه- به اقدامات و اندیشه‌های آن‌ها می‌نگریستند. بنابراین، روایت‌های متعدد از وابستگی یا استقلال یک دولت‌مرد قاجاری به محل نزاع میان نویسندگان و راویان تاریخی بدل شده بود. به بیان دیگر، روایت‌های متعدد پیرامون شخصیت‌های تاریخی می‌بایست موضع خود را نسبت به تصور عام/فراروایت استعمار معین می‌کردند.

بنابراین می‌توان گفت، در تخیل اجتماعی ایرانیان از تاریخ مدرن ایران، گزینشی از رویدادهای تاریخی وجود دارد که در خدمت ساخت روایت انحطاط و پیروزی است. از آنجا که با عنایت به مفهوم کلیت‌روایی نزد ارسطو، روایت باید حاوی آغاز، میانه و پایانی باشد، آغاز روایت ایرانیان از تاریخ مدرن ایران، مربوط به رویدادهای تراژیک ناکامی ایرانیان -همچون شکست در جنگ‌های ایران و روس، استبداد و قراردادهای استعماری- و پایان آن‌ها نیز مربوط به رویدادهای پیروزمندانه -همچون پیروزی جنبش مشروطیت- است. لذا، این روایت به‌منزله حضور غایبی است که -به تعبیر ریکور و با تأکید وایت- خاطره جمعی ایرانیان را در دوران پیش و اوان مشروطیت برمی‌سازد. در روایت پیروزمندانه مشروطیت، شخصیت‌های تاریخی چون امیرکبیر (متوفی به سال ۱۲۳۰ش) و عباس‌میرزا (متوفی به سال ۱۲۱۲ش) قهرمانان این روایت -یا مدرنیزاسیون ایران- معرفی شده‌اند؛ قهرمانانی در نزاع با نیروهای سنتی و همچنین برپادارندگان مدرنیته به مدد ابزارهای نظامی و فن‌آورانه‌ای که از اروپا به ایران آورده شد (سهرابی، ۱۴۰۰: ص ۱۴).

۶. نتیجه‌گیری

در این پژوهش تلاش شد به چگونگی ساخت روایت در تصور اجتماعی ایرانیان از دوره‌ی قاجار پرداخته شود. در یکی از جلوه‌های مهم فراروایت تاریخی ایرانیان از رویدادهای تاریخ مدرن ایران در دو سده‌ی گذشته که در تصور جمعی ایرانیان نقش بسته است، روایت میرزای نائینی از استبداد دوره‌ی ناصری و مظفری در قالب مفهوم سلطنت تملیکیه بوده که با واسطگی فهم کنونیت خویش (وضعیت تاریخی) و فراروایت برجامانده از اندیشه‌های نوگرایانه در آن مقطع تاریخی، بر ساخته شده است. از سوی دیگر، در

سال‌های اخیر پژوهش‌هایی منتشر شده که روایت دیگری را از تاریخ مدرن ایران بر ساخته‌اند. از جمله این روایت‌ها روایت ثبات سیاسی و شکل‌گیری دولت مدرن ایران در دوره‌ی ناصری است. این دو روایت - چنانچه در بخش نظری اشاره شد - دارای کارکرد پردکننده و برجسته‌ساز هستند که طی آن بخشی از واقعیات را بی‌اهمیت و بخش دیگر را واجد اهمیت می‌سازند. این روایت‌ها در محدوده‌ی تاریخ‌نگاری بر ساخته می‌شوند، چراکه وقایع‌نگاری مرسوم، نظریه‌ای درباره تاریخ ندارد. به تعبیر وایت، آن‌ها «حال» را به‌مثابه یک جایگاه نسبتاً ثابت^۱ تلقی می‌کنند که از آن می‌توان تحقیقات درباره یک «گذشته» ثابت - به‌پایان رسیده، تکمیل شده و مُرده - را شروع کرد. این سخن بدان معنا است که تحقیق تاریخی یک مبدأ و مقصد ثابت و مشخصی دارد. همچنین نه تنها زمان حال ثابت تلقی می‌شود، بلکه به لحاظ معرفتی نیز بی‌طرف دانسته شده یا حداقل می‌تواند بی‌طرف شود (White, 2007: p. 248). این در حالی است که در تاریخ‌نگاری روایی، وضعیت تاریخی راوی با گذشته پیوند خورده و فراروایت‌هایی را شکل می‌دهد که قابلیت توضیح گذشته و حال و همچنین پیش‌بینی و شکل دادن به آینده را دارد. به همین دلیل، این روایت‌ها که در قلمرو «تخیل اجتماعی» بر ساخته می‌شوند، در مواجهه با رویدادهای تاریخی بی‌طرف نبوده و ماهیتاً دارای وجوه ارزش‌گذارانه اخلاقی هستند.

منابع

- آدمیت، فریدون (۱۳۸۸). *فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران*. تهران: انتشارات گستره.
- حرّی، ابوالفضل (۱۴۰۰). *درهم‌تیدگی روایت و تاریخ در تاریخ بی‌هقی از منظر هایدن وایت*. *مطالعات و تحقیقات ادبی*، ۱۲ (۳): ص ۶۹-۹۲.
- ریکور، پل (۱۳۹۷). *زمان و حکایت؛ پیرنگ و حکایت تاریخی*. ترجمه مهشید نونهالی. تهران: نشر نی، ج ۱.
- سهرابی، نغمه (۱۴۰۰). *بازخوانی سفرنامه‌های اروپایی ایرانیان در عصر قاجار*. ترجمه محمد سروی زرگر. تهران: نشر مرکز.
- توکلی طرّقی، محمد (۱۳۹۷). *تجدد بومی و بازانندیشی تاریخ*. تهران: نشر پردیس دانش.
- میر، فردیک، دبلیو (۱۴۰۰). *روایت و کنش جمعی*. ترجمه الهام شوشتری‌زاده. تهران: نشر اطراف.
- میلائی، عباس (۱۳۸۳). *تجدد و تجددستیزی در ایران*. تهران: نشر اختران.
- نائینی، محمدحسین؛ طالقانی، سیدمحمود (۱۳۳۴). *تنبیه‌الامّه و تنزیه المله یا حکومت از نظر اسلام*. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- هنرمند، سعید (۱۳۹۸). *بوطیقای ارسطو*. تهران: نشر چشمه.
- وحدت، فرزین (۱۳۹۵). *زویارویی فکری ایرانیان با مدرنیت*. ترجمه مهدی حقیقت‌خواه. تهران: انتشارات ققنوس.
- Amanat, A. (1997). *Pivot of the Universe; Nasir al-Din Shah and the Iranian Monarchy*. Berkeley: University of California Press.
- Aristotle (1997). *Poetics*. Translated & edited by J.B. Atherto & G. Whalley. Montreal, Kingston, London & Buffalo: McGill-Queen's University Press.
- Ricoeur, P. (1984). *Time and Narrative* (Vol. 1). Translated by K.M. Pellauer. Chicago & London: The Chicago University Press.
- Tavakoli-Targhi, M. (2001). *Refashioning Iran; Orientalism, Occidentalism and Historiography*. Oxford: Palgrave (in association with St. Antony's College).
- White, H. (1975). *Metahistory; The Historical Imagination in Nineteenth-Century Europe*. Baltimore & London: The Johns Hopkins University Press.
- White, H. (2007). Guilty of History? The Longue Durée of Paul Ricoeur. *The Journal of History and Theory*, Vol. 46: p. 233-251.